

همه همگان ز دستار آمدنم
یکی ز مایه هم کرده
که بر زرم امروز همان ترا
الوگشته شد زین سناه آمد
همه گسرم دل ترا گسرم کنده
میانه آمدند که در زان
بپوشند ز سرم سبیلخ نبرد
بفرمان بر زان میانز انبسته
جهان لرز لرزانند و دست
از پیشتره لشکر ارانی
وزین سو و بر زین ملتند
همی دود و آتش بر آمدند
سینه سینه دوسال را موی
کنون که باید بیند کمان
جوانا و کسی را بنیاد و خاک
برخ و سخی حکر سوخته
جوانان سندانها کاش
عنان را کر کرد و او را بجل
بیامد بفرزند چون سبیل مست
همی رشته خوانی گمندی را
بر آنکه کامو تر خاک بود
بیامد از اسب را از آن کردند

بیاری ز راه دراز آمدنم
شدن پیش اشکر بگردار کوه
همه کشور حشر و نوران تراست
اشد پیش که ز دست سبیل
سواران بر و هابرا از اچین
همه تاج باید با کوشوان
باوردله شد بگردار کرد
لشکر از حشر چون سبیل مست
رمن شدند ز فعل سواران
ز ره دار و در جنگ حاکمی کردند
جو خورشید با بان بر رخ
بلیند جهان جنگ حلی خوا
که با لشکر و سل و با کوس بود
شرو کمانش بر زرم زمان
سواران حاهو و او چون ملک
ز رستم هنرهایا موخته
که چون با ورد با او نبرد
همی کوف با خاک از کس لعل
کمانی نیاز و گمندی
ملنی کونیک و بند مرا
هماورد را در پیداد او کرد
کوسلتر حلقه گردان گمندی

که امروز چون دی زین گسرم
زده کشور ایند بر سر افراشته
بیک امروز نگرند ز زنگاه
حشر بگسرم در امدار دنگاه
که من حشر را بستیم امرو
رمن بر زده و هاند ز اولی
ز ره زیند جو شتر اندر میان
ز بالا او آسمان حشر گسرم
ابر مننه پور کشتاد بود
بر آمد ز هر سوی لشکر حشر
همی خروشید چون سبیل مست
ورادند بودند کردان بیغ
بکی با ولی توان نام
مشوغ و آب هنرها حشر
بیادند و در کاه بزرگ
همه از انوان شدند در
بند کف کاموس خدس م
حسنتن بر ز کین بولسیتی
بیلد اخت تیغ برند او ش
ببند اخ و افکند شتر اندر میان

همی با جبینم ننگ آورم
خواب و خوردن نشاند
که مشیر با ز دراز این سیه
خواهم تر بدی نام و تنگ
خون که خواهم بر تیغ لعل
بیامد ز هم شان کابلی
وز انبیر بپوشید بر میان
رمن ازنی حشر او کسرم
که لشکر من ز بر یو کاه بود
همی سل را ز بند کوش
بکی ز نه داو بیکر بدست
جو طوس تر افرا و ز هام و
سبیل تیغ کین بر کسبند
نکه دار رحایکه بای حق
گشانی نامند بگردار کرک
ز قمرال کشاد بجان گمندی
بیزوی از رشته داده ام
با ران نکشتی یک نامور
همی خواست از کسبش
بر آنکه ای جای سل زان

ز زنگاه و سبیل با رستم

ود بیکر که فردا از افراستیا
بزرگان زرها بر خاستند
وز زور و در ستم با بر انبان
همه لشکر تر از اشکوس
بسیار ز نام روز و روزی
بزرگان بر خوانند کورن
که نامه به مغر بپسیر نهاد
بر آمد ز هر دو سینه بوی
وزان زو کاموس بر صحنه
نقل اندرون جای جاقان
نقل اندرون طوس بود رسا
بخشید که آمدن از صف
که از جنگجوی میان کجاست
کسی را ساد همی زرم رای
بسی رخ برده کار عیان
جو قطره بر ز روف در بارکی
بزدنی و بر کر کشتش
جواهند ما ز درازان
حشر با سخ آورده رستم که بشیر
زمانه ترا از کشای بر اند
سرتیغ بر کردن حشر خورد
بران اندر آورد و کردین

سبیل سنان را رام جو
خاقان همی خواهش از سبیل
حشر کف کا کون بر او ری
بر فند خستانه جو سبیل
رمن بر سر کج کخسرف
که ارتو فرورد کلاه و کین
همی کرد بخواهش از فریاد
ماند ابراه قسوق قسوق
بشش او زین سل و بنه
شده آسمان را و جبار
سلس سینه کوه با کز با
ز هر جگر تر لب و در کف
که از نامداران همی زرم خوا
ز گردان ایران تی ما ز جای
بیاموخته کز ز و نبر و کمان
بدیواکی ماند از داوری
بند اخت اسان بروی من
گمندی و کوری که از ای
جو بخبر بند بگرد لبیز
جواند زین حال طای نامد
ببرند بکستوان بشیر
عقانی شد از رهن بر اول

